

فلسوفی دلبسته سنت، در هوای عقلانیت

نگرشی تحلیلی - انتقادی به اندیشه‌های مایکل اوکشات

مهرنامه، شماره ۱۹، آذر ۱۳۹۰

سید علی محمودی
www.drmahmoudi.com

مایکل اوکشات (۱۹۹۰-۱۹۰۱) از فیلسوفان سیاسی انگلستان در نیمه دوم قرن بیستم با نگرشی عقل‌ستیزانه در عرصه معرفت‌شناسی است. «تجربه و وجوه آن»، «خردگرایی در سیاست و مقالات دیگر»، «درباره رفتار بشری»، «آموزش سیاسی» و «درباره تاریخ و مقالات دیگر» - که میان سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۸۳ نوشته شده - از آثار مهم اوست.

در این نوشتار، زیرعنوان‌های شناخت، عقل‌گرایی، سنت و اجتماع مدنی، اندیشه‌های اوکشات تبیین می‌شود و سپس با رویکردی تحلیلی - انتقادی مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌گیرد.

شناخت

اوکشات دایره علم را برای دربرگرفتن اندیشه و عمل انسان تنگ و محدود می‌داند و جهان علم را فقط یکی از الگوهای فهم بشر می‌شناسد. از نظر او، اندیشه در چهار جهان می‌زید: جهان فلسفه؛ جهان تاریخ؛ جهان علم؛ و جهان عمل. او گرچه شأن و مقام بالایی برای فلسفه قائل است، به گونه‌ای که می‌تواند تمامی تجربه بشری را دربرگیرد، اما شناخت بشری را برآمده از عمل می‌داند. او رفتار انسان و از پی آن، نهادهای اجتماعی را در ارتباط با شناخت عملی تبیین می‌کند. اوکشات فرضیه‌های علمی را «به کار افتادن تجربه‌گرایی» در پدید آوردن معرفت می‌داند. او به عنوان مثال، کتاب آشپزی را منشأ آشپزی نمی‌داند، بلکه آشپزی را دانش فردی می‌شناسد که می‌تواند در عمل غذایی بپزد. پس راهنمای آشپزی مسبوق به فردی است که فن آشپزی می‌داند، نه اینکه فرد در عمل، آشپزی را از کتاب آشپزی بیاموزد. او با خواندن راهنمای آشپزی، فقط می‌تواند چیزهایی درباره این فن بداند. از این رو، «کتاب، پدر فعالیت آشپزی نیست، بلکه فرزند ناتنی آن است.» (۱) مثال دیگر اوکشات، آموزش زبان مادری با فراگیری الفبا است. او می‌نویسد که ما آموزش زبان مادری را با یادگیری واژه‌ها آغاز نمی‌کنیم، بلکه آن را از راه کاربرد واژه‌ها در جملات زبان مادری فرا می‌گیریم. بنابراین آموزش زبان نه از طریق کتاب زبان‌آموزی بلکه در تجربه‌ای مستمر - که از کودکی در گهواره آغاز می‌شود - به تدریج و در عمل شکل می‌گیرد. (۲) می‌توان دریافت که اوکشات درک حقایق از سوی ذهن را شامل چیزهایی می‌داند که در عمل یافت می‌شود و عمل، خود، گونه‌ای از اندیشیدن است. او پیام دین را نه در مابعدالطبیعه، بلکه در راهی می‌داند که دین در زندگی بشر نشان می‌دهد، یعنی دین، راه و روش زیستن را به انسان می‌آموزد، نه شیوه‌های اندیشه را. (۳)

اوکشات با رویکرد عمل‌محور به شناخت، فلسفه دکارتی، میراث روشن‌گری و اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم) را به چالش می‌کشد. او شناخت بر پایه اصول اولیه را از آن رو که بیرون از قلمرو تجربه است، رد می‌کند و

برتری جهان علم را بر دیگر جهان‌های تجربه انسان نمی‌پذیرد. او از این نیز فراتر می‌رود و شناخت هر عملی را (همانند یادگیری زبان و آشپزی) فقط از رهگذر «اجرای آن عمل» ممکن می‌داند. بر این اساس، او شناخت هر فعالیتی را به دو بخش متمایز تفکیک می‌کند. نخست، شناخت چگونگی انجام آن فعالیت؛ دوم، شناخت اصول یا جنبه نظری آن. ممکن است ما عملی را انجام بدهیم، اما نتوانیم چگونگی آن را توضیح بدهیم. مانند کسی که به زبانی سخن می‌گوید، اما قواعد دستور زبان را نمی‌داند.

عقل‌گرایی

اوکشات سرچشمه عقل‌گرایی مدرن را دوران باستان می‌داند. در نگاه او، عقل‌گرایی، اخلاق و زیست سیاسی و اجتماعی مردمان را تباه کرده و تمدن یونانی و رومی و مسیحی را زیر تأثیر ویرانگر خود قرار داده است. او مدعی است که عقل‌گرایان با قطع ارتباط خود با سنت، به وادی سرگردانی درافتاده‌اند؛ قلمروی که در آن با نادانی در پی قطعیت‌اند. او تعین و قطعیت را نه بر مدار بنیان‌های علمی و فلسفی، بلکه براساس عمل می‌داند. قاعده به گونه‌ای «پیشینی» (*A priori*) ساخته نمی‌شود. قاعده در عمل به نحوه «پسینی» (*A posteriori*) و از پی تجربه و عمل پدید می‌آید. او به عقل‌گرایان در عرصه سیاست یورش می‌برد که اهمیت شناخت عملی را نمی‌دانند و با صورت‌های انتزاعی آموخته از کتاب‌ها خود را سرگرم می‌کنند. بدین سان او بر انتزاع‌های نظری در سیاست زیر عنوان «عقل‌گرایی» خط بطلان می‌کشد و به این باور تأکید می‌گذارد که سیاست برآیند عمل است و نه مقدم بر عمل. چون عقل‌گرایی به نظر اوکشات گام نهادن در گمراهی است، حاصلی جز آشفتگی و آشوب ندارد. او انقلاب‌ها و ایدئولوژی‌هایی همچون کمونیسم، فاشیسم و دولت رفاهی را از محصولات عقل‌گرایی در سیاست می‌داند. مهم‌ترین فرآورده عقل‌گرایی مدرن، به زعم او، توتالیتاریسم است که به مثابه اوج عقل‌گرایی سیاسی، شناخت عملی را وانهاده و بر بنیان نظریه‌ها و پندارها، در کار تمامیت‌خواهی و سرکوبگری انسان‌ها است.

اوکشات برون داد عقل‌گرایی را پدید آمدن شخصیت فرد «عقل‌گرا» به عنوان انسان دوران مدرن از سویی، و «فرد معیوب» یا «ضد فرد» از سوی دیگر می‌داند. فرد معیوب یا ضد فرد، انسانی توده‌ای است که از فردیت و تشخیص فردی گریزان است، تنوع و تفاوت را برنمی‌تابد و بی‌هویتی و بینوایی خود را در مفهوم برابری پنهان می‌کند. فرد معیوب در اندیشه اوکشات محتاج قطعیت، هم‌شکلی و طرح‌های از پیش ساخته است. از این رو، چنان که او در «خردگرایی در سیاست» می‌نویسد، جامعه مرکب از افراد معیوب و یا ضد فرد، نیازمند ایدئولوژی و رهبر است و خواستار آن است که دیگران به جای او تصمیم بگیرند. (۴)

اوکشات این ادعا را رد می‌کند که ایدئولوژی سیاسی برخاسته از تأملات فکری، شامل اصولی است که از حضور در نظامات جامعه حاصل نمی‌شود. او ایدئولوژی سیاسی را امتداد کنش سیاسی می‌داند و در «آموزش سیاسی» می‌نویسد: «ایدئولوژی سیاسی به جای آنکه پدر معنوی فعالیت سیاسی باشد، فرزند ناتنی و خاکی آن می‌شود. ایدئولوژی سیاسی به جای آنکه طرح مستقل و پیش‌اندیشانه هدف‌های مورد پیگیری باشد، نظام اندیشه‌های انتزاعی شده از شیوه‌ای است که در آن مردم به حضور در ترتیبات جامعه‌های خویش عادت کرده‌اند. تبارنامه هر ایدئولوژی سیاسی نشان‌دهنده آن است که ایدئولوژی، خالق از پیش تعیین‌کننده یک فعالیت سیاسی نیست، بلکه حاصل تفکر و اندیشیدن در مورد یک شیوه سیاسی است. چکیده کلام این

که، فعالیت سیاسی اول می‌آید و ایدئولوژی سیاسی به دنبال آن پیدا می‌شود و فهم سیاست بدان معنایی که مورد تحقیق و بررسی ما است، این وضعیت نامساعد را دارد که به مفهوم دقیق کلمه، نامعقول است. (۵) عقلانیت‌ستیزی اوکشات دامن آزادی را نیز فرا می‌گیرد و به این نظر می‌انجامد که آزادی نه آرمانی از پیش خواسته و مستقل است (پیشینی) و نه از «حقوق انسانی» است که از مفهوم نظری فطرت یا ماهیت انسانی استنتاج شده باشد؛ بلکه «چیزی است که از قبل در تجربه وجود داشته است.» (۶)

سنت

اوکشات با وانهادن عقل‌گرایی، از سنت به مثابه تجربه‌ای اصیل دفاع می‌کند. سنت بر پایه عمل و در طول زمان شکل می‌گیرد و نمی‌توان آن را آموزش داد. باید در سنت زیست و با سنت به سر برد تا آن را شناخت. شناخت سنت مبتنی بر فهم «پیشینی» نیست، بلکه در میدان تجربه و عمل فراچنگ می‌آید. سنت در نگاه اوکشات می‌تواند دستخوش تحول شود، نه ثابت است و نه به تمامیت رسیده و فاقد گرانیگاهی است که مامن فهم باشد. سنت همانند زبان مادری به ما یاد می‌دهد که «چگونه» سخن بگوییم و نه اینکه «چه» بگوییم. سنت مانند یک ساز است که با آن آهنگی را می‌نوازیم و نه آهنگی که نواخته می‌شود. به همین منوال، سنت سیاسی، «چگونگی» انجام کارهای سیاسی را به ما می‌آموزد و نه اینکه «چه» باید بکنیم.

از نگاه اوکشات به سنت برمی‌آید که مانند پیشینیان خود سنت را امری مقدس نمی‌داند که تغییرناپذیر، ثابت و دارای تمامیت باشد. (۷) او دگرگونی در سنت را می‌پذیرد و معتقد است که سنت در فرآیند عمل و تجربه تکون می‌پذیرد. سنت شیئی مقدس نیست که به آن تکریم کنیم و به احترام در برابر او کلاه از سر برداریم. سنت در جریان عمل، تأثیر می‌گذارد و در برابر، تأثیر می‌پذیرد.

اوکشات را محافظه‌کار خوانده‌اند، زیرا از سنت دفاع کرده است، اما محافظه‌کاری او از نوع محافظه‌کاری پیشینیان نیست که به سنت به مثابه پدیده‌ای ایستا بنگرد. او سنت را امری پویا و متحول می‌داند. او در توضیح محافظه‌کاری خود در «خردگرایی در سیاست» می‌نویسد: «محافظه‌کار بودن یعنی ترجیح شناخته بر ناشناخته، آزموده بر نیازموده، واقع بر افسانه، بالفعل بر ممکن، محدود بر نامحدود.» (۸) بدین سان اوکشات محافظه‌کاری خود را بر عمل و تجربه از سویی، و زیستن در جهان واقعی، آزمون‌پذیر و محدود از سوی دیگر، بنیان می‌گذارد. او از ایدئولوژیک شدن و عقل‌گرا شدن سنت و محافظه‌کاری در زمانه خود شکوه می‌کند و این سخن را به میان می‌آورد که سنتی که به ایدئولوژی تبدیل شود در دام عقل‌گرایی اسیر می‌شود. او سنتی را به واقع «سنت» می‌داند که عقلانی نشده و به تعبیر او به صورت ایدئولوژی درنیامده باشد.

اجتماع مدنی

اوکشات با نقد و ردّ دولت ایدئولوژیک در جایگاه محافظه‌کاری نوگرا به جانبداری از اجتماع مدنی برمی‌خیزد. اجتماع مدنی او شباهتهایی با لیبرالیسم دارد و در مواردی از پاره‌ای اصول لیبرالیسم فاصله می‌گیرد. در نگاه او، اجتماع مدنی را، اخلاق و قانون قوام می‌بخشد. هنجارهای اخلاقی مانند راستگویی و درستکاری در

ساحت تجربه و عمل جریان دارند و اصولی انتزاعی نیستند. افزون بر این، اجتماع مدنی بر مدار قانون عمل می‌کند و در پی کمک به تنظیم روابط افراد با یکدیگر است. حکومت قانون در اجتماع مدنی تضمین‌کننده آزادی روابط میان افراد جامعه است؛ این مردم‌اند که خود هدف‌ها، خیرها و الگوهای زندگی خویش را برمی‌گزینند. حکومت قانون در شیوه زیست فردی و جمعی مردم دخالتی ندارد. او کشات در برابر پذیرش اینگونه آموزه‌های لیبرالیستی، اندیشه‌هایی مانند قرارداد اجتماعی، اقتصاد بازار و مانند این‌ها را رد می‌کند. (۹)

گفتیم که اوکشات فرد معیوب و یا ضد فرد را که در هوای حاکمیت ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواهانه (توتالیتاریستی) است، نمونه ناسالم در دوران مدرن می‌داند که آهنگ پذیرش قیومیت خدایگان بر خود را دارد. او نمونه اینگونه حکومت‌ها را فاشیسم و دولت رفاهی می‌داند.

برون داد تأملات سیاسی اوکشات، حکومتی بی‌طرف و حداقلی است که در سپهر لیبرالیسم رخ می‌نماید. حکومت مورد نظر او در تعیین الگوی زندگی و خیرات توسط مردم دخالت نمی‌کند و از تحمیل باورهای خاص به شهروندان خودداری می‌ورزد. این حکومت از حدود آزادی‌های فردی نگاهبانی می‌کند، بدون این که درونمایه گزینش‌های شهروندان را مورد دست‌اندازی قرار دهد. حکومت مختار او، نه آموزگار اخلاق جامعه است و نه روحانی شریعتمدار مردم. در این نظم سیاسی، قدرت غیر متمرکز است، تفکیک قوا وجود دارد و مالکیت خصوصی به رسمیت شناخته می‌شود. از آنجا که قانون‌های حاکم بر کشور، تضمین‌کننده گزینش‌های فردی و جمعی شهروندان است، فردیت و خود بنیادی اشخاص عینیت می‌یابد. بدین‌سان، حکومت به مثابه اجتماع مدنی به فعلیت می‌رسد.

نقد و ارزیابی

اکنون به نقد جنبه‌های اصلی اندیشه‌های اوکشات می‌پردازم. اما پیش از این، اشاره‌ای به آبشخورهای فکری او در جهت فهم دقیق‌تر دیدگاه‌های فلسفی - سیاسی او لازم است. اوکشات بر پایه منحنی زندگی فکری‌اش، اگزیستانسیالیست، محافظه‌کار و ایده‌آلیست نامیده شده است. از او نقل می‌کنند که «پدیدارشناسی روح» هگل و «نمود و واقعیت» برادلی بر ذهن او تأثیرات زیادی گذاشته است. او در ادامه زندگی فلسفی خود زیر تأثیر مارتین هایدگر، دیدی منفی نسبت به مابعدالطبیعه پیدا می‌کند. به یاد داشته باشیم که در دهه ۱۹۲۰ او در ماربورگ در مجلس درس هایدگر حضور می‌یافته است. (۱۰) شاید در بریتانیا کمتر فیلسوفی بتوان یافت که مانند اوکشات تا این اندازه در آموزش فلسفی و تجربه انسانی، تغییر منزل داده باشد و در هر منزلگاه، مدتی اطراق کرده و سپس بار سفر به منزلگاه‌های دیگر و دیگر بسته باشد. در نقد فلسفه سیاسی اوکشات به موارد زیر می‌پردازم:

۱. تأثیرات شگرف عقل‌گرایی در زمانه ما اوکشات را به این نتیجه‌گیری می‌رساند که نهادهای سنتی لامحاله از میان می‌روند؛ زیرا آنگونه که او به عقل‌گرایی مدرن نسبت می‌دهد، تأسیس آنها آگاهانه و براساس نقشه‌ای عقلانی صورت نگرفته است. پذیرش این دیدگاه مبتنی بر آن است که قبول کنیم تمام آنچه سنتی است یا از سنت برمی‌خیزد، ناآگاهانه و غیرعقلانی است. اگر مراد از سنت، دستاوردهای انسان‌ها به عنوان موجوداتی عقلانی، آزاد و دارای اراده و اختیار باشد، به صرف تفاوت زمانی، نمی‌توان دستاوردی را غیرعقلانی

و ناآگاهانه دانست. عقل‌گرایی در سیاست، می‌تواند نهادها و سازمان‌های بشری را نقد کند، چه این نهادها و سازمان‌ها متعلق به دوران گذشته باشد و چه دوران مدرن. لازم به تاکید است که عقل‌گرایی مدرن یکسره بر سنت گذشته مهر باطل نزده، بلکه همواره از دوره نوزایش به نقد و پالایش سنت پرداخته، از عناصر نوشونده و پایای آن بهره جسته و عناصر ایستا و میرای آن را کنار گذاشته است. فراموش نکنیم که پشت سر نهادن سده‌های میانه و دوره نوزایش، با بازگشت و تجدید عهد نسبت به سنت یونان باستان همراه بود. جالب است که اوکشات، خود چنان که دیدیم ریشه عقل‌گرایی مدرن را در دوران باستان جست‌وجو می‌کند.

۲. اوکشات رسوخ عقل‌گرایی در سیاست را بسیار ویرانگر می‌داند و از توتالیتاریسم به عنوان نمونه مثال‌زدنی این ویرانگری نام می‌برد. از بیان او پیدا است که او بر این باور نیست که «برخی» از وجوه عقل‌گرایی در سیاست ویرانگر است، بلکه او به طور مطلق و کلی، «هرگونه» ورود عقل‌گرایی در سیاست را ویرانگر می‌داند. می‌توان پرسید که آیا لیبرال دموکراسی، سوسیال دموکراسی، دموکراسی مسیحیان و دموکراسی مسلمانان، همگی به مثابه جلوه‌های عقل‌گرایی در سیاست، ویرانگر بوده و هستند؟ می‌توان در کنار توتالیتاریسم، نام‌های کمونیسم، نازیسم و فاشیسم را نیز افزود و فهرستی برای اوکشات درست کرد؛ اما این همه به هیچ وجه به این معنی نیست که تمامی جلوه‌های عقل‌گرایی در سیاست، ویرانگراند.

۳. اوکشات سنت را از عقل دور می‌کند تا آن را به عنوان «سنت» بپذیرد. اگر مراد او از عقل در اینجا عقل مدرن - یعنی عقل نقاد خودبنیاد - باشد (که هست)، چرا نباید سنت عقلانی را پذیرا شود؟ آیا دست کم وجوهی از سنت محصول عقلانیت آدمی نیست؟ آیا عقل مدرن بر تمامی میراث سنت خط بطلان کشیده و با این دعوی که سنت کهن غیرعقلانی است، با آن قطع رابطه کرده است؟ اوکشات بر این باور است که در دوران مدرن، سنت خودآگاه و عقلانی می‌شود. پرسش این است که آیا می‌توان از عقل نقاد خودبنیاد توقع داشت که به سنت با دید سنجش‌گرانه نگاه نکند و به غریبال کردن سنت برای جدا کردن جنبه‌های عقلانی و موجه از جنبه‌های غیر عقلانی و ناموجه نپردازد؟ آنچه امروز دستاورد نوین بشریت است، آرام‌آرام به صورت سنت درمی‌آید و اندیشه‌وران به نقد این دستاوردها می‌پردازند.

در هر دوره، عقل بشر به نقد محصولات علمی و فلسفی و ادبی و دینی دوره‌های پیشین و حال دست می‌زند، بدون اینکه بتواند آنها را از دایره تجربه‌های عقلانی بشری خارج کند. هنگامی که عقل نقاد مدرن به نقد و حتی رد خرافات، تعصبات و جزمیت‌های موجود در سنت می‌پردازد، در حقیقت سنت را ویران نمی‌کند، بلکه به پالایش، نوسازی و احیای سنت دست می‌زند.

۴. اوکشات در اندیشه سیاسی مدرن، دولت را «ابزار»ی می‌داند برای نیل به هدفی معین و نه اینکه دولت خود «هدف» باشد. این دولت به نظر او وسیله‌ای برای افزایش ثروت و تأمین رفاه عمومی است. او از کمونیسم، فاشیسم و دولت رفاهی به عنوان نمونه‌هایی از دولت مدرن نام می‌برد. برداشت اوکشات در بعد نظری از دولت در دوران مدرن درست است. انسان امروز، دولت را به هیچ وجه هدف نمی‌داند، بلکه به عنوان ابزار و وسیله می‌شناسد. دولت به وجود می‌آید تا امنیت ملی و برون‌مرزی را در کشور تأمین می‌کند، نیازهای اساسی جامعه را سامان بخشد و بر حسن اجرای قوانین نظارت و عنداللزوم دخالت کند. اگر دولت «هدف» تلقی شود، همه سرمایه‌ها و امکانات و توانایی‌ها باید در خدمت آن قرار گیرد و گرد محور آن بچرخد، باید همه چیز و حتی خون انسان‌ها به پای آن ریخته شود و حتی باید کشور ویران گردد تا دولت

بماند و بپاید. بی‌تردید، دوران مدرن نه اعتقادی به هدف بودن دولت دارد و نه حاضر است همه هستی خود را فدای دولت کند. برعکس، این دولت است که باید خدمتگزار و فدایی ملت باشد.

به یاد داشته باشیم که حتی ابزاری بودن و وسیله بودن دولت در روزگار ما نیز امری مشروط است؛ یعنی تا آنجا قدرت سیاسی می‌تواند به حیات خود ادامه دهد که از قرارداد بسته شده میان مردم و خودش تخطی نکند. اگر دولت نقض عهد کرد، قرارداد آن با ملت، ابطال می‌شود و باید کنار برود. جالب است که اوکشات از کمونیسم و فاشیسم به عنوان نمونه‌های دولت به مثابه ابزار و وسیله نام می‌برد، حال آنکه اینگونه نظام‌های سیاسی از مصادیق اتم دولت‌ها به مثابه هدف هستند. تبارنامه دولت‌های کمونیستی، نازیستی و فاشیستی نشان می‌دهد که دولت، محور و گرانیگاه کشور است، همگان از زن و مرد، و پیر و جوان باید گوش به فرمان پیشوا و معتقد به ایدئولوژی حزب واحد باشند و همه هستی خود را در راه حفظ و بقای دولت نثار کنند.

اوکشات از سویی دولت به عنوان وسیله را رد می‌کند و به دفاع از دولت به مثابه هدف (همانند اخلاق) می‌پردازد، اما از سوی دیگر جانب‌داری خویش را از دولت بی‌طرف لیبرال بر آفتاب می‌افکند. معلوم نیست دولت محدود، حداقلی و بی‌طرف که وسیله‌ای برای رسیدن شهروندان به خیر و سعادت برگزیده خودشان هستند، چه نسبتی با دولت به مثابه هدف دارد؟ آشکار است که دیدگاه اوکشات در اینجا دستخوش تناقض می‌شود. او در بحث از سنت به دفاع همه جانبه از آن می‌نشیند و عقل‌گرایی سیاسی را مردود می‌داند؛ اما در عین حال خود را جانبدار دولت محدود و بی‌طرف لیبرالی نشان می‌دهد که بن‌مایه آن عقل‌گرایی مدرن است. او بدین‌سان به پذیرش چیزی تن می‌دهد که پیش از این، آن را رد و محکوم کرده است.

۵- این نقد نیز پیش از این به اوکشات وارد شده است که او به نام سنت، عقل‌گرایی را محکوم می‌کند، در حالی که در روزگار ما عقل‌گرایی خود به سنت تبدیل شده است. ما در جهان امروز با سنتی به اسم عقل‌گرایی روبه‌رو هستیم و فیلسوفانی همانند ماکس وبر و کارل پوپر از سنت بودن عقل‌گرایی مدرن سخن گفته‌اند. در واقع، عقل‌گرایی تداوم منطقی سنت است، زیرا، دست کم وجوهی از سنت برآیند عقلانیت بشری و پدیده‌ای است که گوهر عقل، آن را شکل داده است. بنابراین، نفی عقل‌گرایی از پایگاه سنت و نفی سنت از جایگاه عقل‌گرایی، از سازگاری منطقی دور است. سنت محصول تلاش بشر عاقل، آزاد، صاحب اراده و اختیار است، اما در عین حال می‌تواند از سوی دارندگان خرد و سنجش نقد شود، حتی اگر این سنت، خودِ عقل‌گرایی باشد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. مایکل اوکشات، «آموزش سیاسی»، در مایکل ساندل، لیبرالیسم و منتقدان آن، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، صص ۶-۳۷۵.
۲. همان، صص ۹-۳۸۸.
۳. حسین بشریه، لیبرالیسم و محافظه‌کاری، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰، چاپ سوم، ص ۲۷۱.
۴. همان، صص ۶-۲۷۵.
۵. اوکشات، پیشین، ص ۳۷۴.
۶. همان، ص ۳۷۸.

۷. کمال پولادی، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب (قرن بیستم)، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۶، چاپ سوم، ص ۲۱۳.
۸. بشریه، پیشین، صص ۸-۲۷۷.
۹. همان، صص ۸۰-۲۷۹.
۱۰. همان، ص ۳۶۸.